نقش قرآن در پایه‌گذاری علم لغت

علیرضا دل‌افکار[1*]، مجید معارف[2]

[1]دانشجوی دکتری دانشگاه تهران، [2]استاد دانشگاه تهران

(تاریخ دریافت مقاله: ۸۹/۱۰/۲۹ ـ تاریخ پذیرش نهایی: ۸۹/۱۱/۲۵)

چکیده

از جمله مسائلی که در بحث اثرگذاری قرآن بر پیدایش علوم ادبی مطرح است، بحث تأثیر قرآن در پیدایش علم لغت است. در این خصوص، دو دیدگاه مشخص بیان شده است؛ دیدگاه اول آن است که مایه‌ی همه مطالعات واژه‌شناختی، بی‌تردید قرآن است، و دیدگاه دوم، قائل است که به هیچ وجه نمی‌توان پذیرفت که آن همه قواعد دقیق و تعریفات روشن و سنجیده که در مباحث لغوی آثار خلیل و مانند او وجود دارد، بدون داشتن هیچ‌گونه سابقه و سر مشق قبلی، به این درجه از کمال رسیده باشد. طبق این دیدگاه، مسلمانان در چگونگی تدوین لغت‌نامه‌ها، از ملل دیگر تقلید کرده و از آنان اثر پذیرفته‌اند. بررسی دلایل هر دیدگاه، نشان خواهد داد که دلایل گروه دوم، برای اثبات مدعا قانع کننده نیست و مطالعه‌ی تاریخی آثار اولیه‌ی علم لغت، حاکی از آن است که اولین مباحث لغت‌شناسی، با واژگان قرآن آغاز گردیده و عامل اصلی در پیدایش این علم، ضرورت فهم قرآن بوده است.

کلید واژه‌ها لغت، لغت‌نامه، تأثیر قرآن، تدوین لغت.

طرح مسأله

در میان اعراب عصر جاهلی، هیچ‌گونه اطلاعی از مسائل واژه‌شناختی و تدوین لغت وجود نداشته است و این موضوع، بدون داشتن کم‌ترین سابقه و نمونه‌ی پیشین در میان اعراب، با ظهور اسلام، به شدت مورد توجه قرار گرفته و به کمال رسید. از این روی چگونگی پیدایش این مطالعات، همواره از مهم‌ترین مسائل تاریخ زبان و ادب عربی بوده

* . نویسنده مسئول: تلفن: ۰۹۱۳۱۸۱۶۰۲۸ـ فاکس:۰۲۱ـ۲۲۴۵۵۰۰۸ Email: delafkar_ali@pnu.ac.ir

است و پژوهشگران بسیاری را از کشورهای اسلامی و مغرب زمین بر این واداشته تا در این باب به تحقیق و تفحص پرداخته و آراء و نظریات مختلفی از جمله موارد زیر را عرضه کنند:

۱ـ نظریه‌ی اول بر آن است که مایه‌ی همه‌ی مطالعات واژه‌شناختی در زبان عربی، بی‌تردید قرآن است.

۲ـ نظریه‌ی دوم بر این باور است که به هیچ‌وجه نمی‌توان پذیرفت که مجموعه‌ی بزرگی از دریافت‌های لغوی که با آن همه قواعد دقیق در آثار خلیل و دیگران ترتیب و تنظیم یافته است، بدون داشتن هیچ‌گونه نمونه و سر مشق قبلی، به این درجه از کمال رسیده باشد. پیروان این نظریه، خود به چند دسته تقسیم می‌شوند:

۲ـ۱ـ برخی معتقدند که دست‌آوردهای مسلمانان در مباحث لغت‌شناسی، مستقیم و غیر مستقیم، از آثار یونانی تأثیر پذیرفته است.

۲ـ۲ـ عده‌ای بر این باور هستند که زبان عربی، چه پیش از اسلام و چه پس از آن، تحت تأثیر زبان ایرانی بوده است.

۲ـ۳ـ گروهی نیز عقیده دارند که علم لغت، پس از ظهور اسلام و تحت تأثیر فرهنگ هندی پدید آمد.

بنابراین، چگونگی پیدایش علم لغت در زبان عربی، پس از نزول قرآن، آن هم در میان قومی که سابقه‌ی هیچ‌گونه اطلاعی از تدوین لغت نداشته است، از سؤالات اساسی است که باید به آن پاسخ داده شود و نقش قرآن در پدید آمدن این علم، آشکار گردد.

۱ــ مقدمه

پیدایش علم و دانش در میان جوامع بشری و رشد و تکامل آن، به مرور زمان و در دوره‌های مختلف صورت می‌گیرد و هیچ‌یک از علوم نیست که در همان مرحله‌ی پیدایش، به کمال خود رسیده باشد. دانش لغت نیز از این قاعده‌ی کلی مستثنا نبوده و از طرح نخستین مسائل آن تا رسیدن به مرحله‌ای که به عنوان یک دانش تلقی گردد، دوره‌ای طولانی را گذرانده و مراحلی را پشت‌سر گذاشته است. در هر زبانی، واژگانی وجود دارد که بیانگر معانی خاصی بوده و کاربرد حقیقی دارند و نیز بین واژگان با معانی، رابطه‌ای است که هم گوینده آن را می‌داند و هم شنونده از آن آگاه است. اگر چنین نباشد، ارتباط و انتقال اندیشه‌ی گوینده به شنونده، از طریق زبان ممکن نیست. از این‌رو، آگاهی از رابطه‌ی بین واژه و معنا، به جهت نقش مهم آن در فهم اندیشه‌های

گوینده، از موضوعات مهم پژوهش‌های بشری بوده و هست.

ما با یک واقعیت انکارناپذیر در تاریخ عرب مواجه هستیم که در دوره‌ای از زمان، پیامبر اسلام(ص)، قرآن را بر مردم قرائت کرد و آن را وحی الهی خواند؛ خدای متعال تصریح کرد که نزول آن، به زبان عربی است: «إِنَّا أَنْزَلْناهُ قُرْآناً عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُون» (یوسف/۲) یعنی ما آن را قرآنی عربی نازل کردیم؛ شاید شما درک کنید» و «كِتابٌ فُصِّلَتْ آياتُهُ قُرْآناً عَرَبِيًّا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ» (فصلت/۳) یعنی کتابی که آیاتش روشنگر است و به زبان عربی است؛ برای قومی که بدانند» و «وَ هذا لِسانٌ عَرَبِیٌّ مُبینٌ» (النحل/۱۰۳) تأکید بر عربی بودن قرآن، مؤید این معنا است که رابطه‌ی بین الفاظ و معانی واژگان قرآن، همان رابطه‌ی بین الفاظ ساری و جاری میان قوم عرب است و آنان از الفاظ قرآن، معنایی را می‌فهمند که پیش از نزول قرآن از آن الفاظ استنباط می‌کردند. زیرا اگر اعراب، از الفاظ قرآن، محتوای پیام پیامبر (ص) را درک نمی‌کردند، انجام رسالت غیر ممکن بود. علامه طباطبایی در تفسیر آیه‌ی «إِنَّا أَنْزَلْناهُ قُرْآناً عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُون» می‌نویسد: «ما در مرحله‌ی نزول قرآن، بر تن آیات این کتاب، لباسِ واژه‌ی عربی پوشانده و آن را به زیور الفاظ آراستیم، تا در معرض تعقل تو و قوم و امتت قرار گیرد، و اگر وحی در قالب الفاظ در نمی‌آمد و یا به الفاظ عربی ملبس نمی‌شد، قوم تو نمی‌توانستند اسرار آیات آن را دریابند و فهم آن مختص خودت می‌شد؛ زیرا هم وحی و هم تعلیم آن، بر عهده‌ی تو بود.» (طباطبایی، ۷۵/۱۱).

۲ـ نقش دانش لغت در فهم قرآن

از همان آغاز نزول قرآن، یکی از مباحثی که مورد توجه مسلمانان قرار گرفت، دانشی بود که به بررسی معنای واژگان قرآن می‌پرداخت؛ زیرا علی‌رغم آن‌که زبان قرآن، عربی و زبان گفتاری اعراب بود و آنان در معنای واژگان قرآن و فهم مراد آیات، کم‌تر با دشواری روبرو می‌شدند، به دلایل زیر، در مواردی، در فهم پاره‌ای از واژه‌های قرآن، دچار دشواری بودند.

۲ـ۱ـ همه‌ی صحابه در فهم کلمات و عبارات قرآن یکسان نبودند و سطح فهم و درک آنها متفاوت بود. از این‌جهت وقتی معنای واژه‌ای بر یکی از صحابه دشوار می‌آمد، از رسول خدا (ص) می‌پرسید و آن حضرت (ص) نیز علاوه بر آن که قرآن را ابلاغ می‌کردند، به تفسیر آن نیز می‌پرداختند و به موارد مبهم و مورد سؤال اصحاب، پاسخ می‌دادند. سیوطی، روایات تفسیری پیامبر(ص) را به ترتیب سوره‌ها، در پایان اتقان آورده است.

۲ـ۲ـ هر چند قرآن، به عربی فصیح یا زبان مشترک اعراب نازل شد، ولی به جهت عدم استعمال برخی از واژگان آن در بعضی از قبایل، فهم آن واژگان برای آنان دشوار می‌نمود. در قرآن، الفاظی از لهجه‌های قبایل مختلف به کار رفته بود که احتمال داشت قبایل دیگر آن را نشنیده و معنی آن را ندانند. از این‌رو، نیاز بود که آن واژگان، برای افراد آن قبایل تبیین شود. سیوطی در نوع سی و هفتم اتقان، تحت عنوان «فیما وقع فیه بغیر لغة الحجاز» به بحث از این لغات پرداخته است.

۲ـ۳ـ مهاجرت برخی از اقوام و قبایل عرب غیر فصیح، همچون قحطانی‌ها که بعد از سیل عَرِم، در سال ۴۴۷م، ترک دیار کردند و در شمال جزیرةالعرب پراکنده شدند (زیات، ص۲۴)، یا مهاجرت اقوام غیرعرب مانند قوم یهود به سرزمین عربستان، موجب شد تا واژه‌های آنان، در میان گروه‌هایی از ساکنان شبه جزیره رایج گردد و به مرور زمان، در زمره‌ی لغات مستعمل در بین برخی قبایل عرب زبان قرار گیرد. چنانکه از ابن عباس روایت شده که کلمه «راعنا» در آیه شریفه «یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا لا تَقُولُوا راعِنا وَ قُولُوا انْظُرْنا» (البقره/۱۰۴) به زبان یهود دشنام است (نکـ : سیوطی، ۴۳۴/۱). فهم معنای این‌گونه کلمات، برای قسمتی از جزیرةالعرب، به دلیل مصون ماندن از رواج چنین لغاتی مشکل بود.

۲ـ۴ـ در قرآن کریم، تعداد محدودی واژه، از دیگر زبان‌ها، از قبیل حبشی، سریانی، عبری و فارسی به کار رفته است. هر چند این کلمات، در آن زمان، در زمره‌ی زبان عرب وارد شده بود، ولی فهم این‌گونه کلمات، برای برخی دشوار بود. سیوطی در باب سی و هشتم اتقان، از این‌گونه کلمات تحت عنوان «فیما وقع بغیر لغة العرب» سخن گفته است.

بنابراین، اساساً نادرست است که گمان شود هر عرب فصیحی، معنای هر کلمه‌ای را که می‌شنیده می‌دانسته است. این موضوع، از بدیهیات است و نیاز به استدلال ندارد که حتی چیره‌ترین و تواناترین افراد واژه شناس، باز معنای بسیاری از الفاظ را ندانند. عبداللهبن عباس (م۶۸ق) که خود از مفسران نامی عصر صحابه و ملقب به ترجمان قرآن است (نکـ : سیوطی، ۱۲۲۸/۲). و او را پدر علم لغت عربی لقب داده و آرای او، مبنای روش تفسیر لغوی قرآن شده است (نکـ : سزگین، ۶۲/۱)، مصداق چنین حقیقتی است؛ زیرا از طریق مجاهد، از او نقل شده که گفت: من معنی «فاطر» در آیه‌ی شریفه‌ی «فَاطِرُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْض» (الشوری/۱۱) را نمی‌دانستم، تا این‌که دیدم دو عرب، درباره‌ی چاهی با هم مشاجره می‌کنند و یکی از آن‌ها گفت: «أنا فَطَرتُها» و منظور او آن بود که من به کندن آن چاه آغاز کردم (سیوطی،۳۵۴/۱).

با گسترش اسلام و مسلمان شدن اقوام و ملل دیگر و به دنبال آن، ارتباط کلامی بیش از پیش اعراب با مردم تازه مسلمان شده، تأثیر پذیری زبان عربی از دیگر زبان‌ها شدّت یافت و موجب شد که معنای برخی از لغات قرآن، در نظر آنان، غریب و مشکل جلوه کند (نکـ : ابن خلدون، ۵۵۶). در پی این دگرگونی، اعراب خود را نیازمند بررسی و کنکاش بیشتر برای درک صحیح قرآن دیدند. این امر، برخی از صحابه و تابعین را بر آن داشت تا به توضیح و تبیین کلمات قرآن، با استناد به روایات منقول از رسول خدا(ص) و در برخی موارد نیز با استناد به اشعار جاهلی و بررسی‌های شخصی خود بپردازند. چنانکه انس بن مالک، «سبیل» را در آیه‌ی شریفه‌ی «مَنِ اسْتَطاعَ إِلَیْهِ سَبیلاً» (آل‌عمران/ ۹۷) به نقل از پیامبر(ص)، به زاد و راحله معنا کرد. (نکـ : سیوطی، ۱۲۴۳/۲) و یا ابن‌عباس با استشهاد به اشعار عرب، به سؤال‌های نافع بن ازرق پاسخ داد. (نکـ : همان، ۳۸۳/۱ـ۴۱۵) لذا تردیدی نیست که علم لغت، در فهم قرآن، نقش اساسی داشته است و توجه به درک محتوای قرآن بود که موجب شد مسلمانان، به دانش لغت اهتمام ورزیده و در پیدایش فرهنگ‌های زبان عربی ایفای نقش کنند.

۳ـ پیدایش اولین مباحث لغت‌شناسی زبان عربی

بررسی تاریخی و روایی، مؤید این معنا است که اولین مباحث معناشناسی واژگان، حول محور واژگان قرآن آغاز شده است. بعد از رحلت پیامبر اکرم(ص) و به دنبال کنار گذاشتن اهل‌بیت(ع) از مناصب سیاسی و فرهنگی، برخی صحابه، مرجع تفسیر قرآن شدند و تفسیر آیات قرآن و معانی الفاظ غریب آن، از بزرگان صحابه سؤال می‌شد. بی‌شک، اولین پرچمدار مباحث لغوی قرآن در این دوره، ابن‌عباس است که تفسیر را در مکتب علی بن ابی‌طالب(ع) آموخت. سعید بن جبیر نقل می‌کند که: «از ابن عباس معانی لغات قرآن را بسیار می‌پرسیدند و او می‌گفت: چنین است و چنان است؛ مگر نشنیده‌اید که فلان شاعر در شعر خود چنین و چنان گفته است.» (ابن‌سعد، ۲۸۰/۲) ابن عباس برای توضیح واژگان مشکل و غریب قرآن، به اشعار شعرای عرب جاهلی استشهاد می‌کرد. از او در این‌باره نقل شده که شعر دیوان عرب است؛ هرگاه کلمه‌ای از قرآن که به زبان عرب نازل شده است، برای ما مبهم و گنگ باشد، به دیوان اشعار مراجعه می‌کنیم و معنی آن را در آن‌ها می‌جوئیم. (سیوطی، ۳۸۲/۱) پاسخ‌های ابن‌عباس به نافع بن ازرق (نکـ : زرکشی، ۳۶۹/۱؛ همان، ۳۸۳/۱) و استشهاد او در

توضیح معانی واژگان قرآن به اشعار عرب، حاکی از تسلط ابن‌عباس بر زبان‌شناسی عربی و احاطه به ادبیات عرب، به خصوص واژه‌ها و الفاظ غریب دارد. این روشی که ابن‌عباس در توضیح واژه‌های قرآن به کار برد، سرآغاز روشی در تفسیر قرآن شد که بعدها به نام روش تفسیر لغوی مشهور گشت. و به همین‌جهت است که ابن‌عباس را پدر *فقه‌اللغة*عرب لقب داده‌اند (نکـ : سزگین،۶۲). بنابراین، مباحث لغوی، نه به خاطر نفس لغت، بلکه از آن جهت که زبان عربی، وسیله‌ی فهم قرآن است، مورد عنایت پیشوایان علم لغت قرار گرفت.

هر چند از مباحث لغوی قرآن، در قرن اول اسلام، به علّت منع کتابت حدیث و تفسیر قرآن از سوی خلفا (نکـ: معارف، ۷۱ـ۷۶)، آثار مکتوبی در دست نیست و آثار برخی هم که اقدام به نگارش کرده‌اند، از بین‌رفته است، ولی مباحث آنان از سوی شاگردان صحابه و تابعین، نقل شده و از قرن دوم به بعد، در منابع مکتوب، باقی مانده است. مباحث لغوی باقی مانده از ابن‌عباس در منابع اولیه، حاکی از این است که ابن‌عباس، یک اثر معجمی در تفسیر لغوی داشته است که همه‌ی آثار منسوب به او، از آن گرفته شده است. ابن‌سعد (م۲۳۰ق) در شرح حال کُرَیب بن أبی مسلم (م ۹۷ق) می‌نویسد: «موسی بن عقبه گفته است: کریب، شاگرد ابن عباس، یک بار شتر از نوشته‌های ابن‌عباس نزد ما به امانت گذاشت. بعضی اوقات، علی، پسر ابن‌عباس یادداشتی برای او می‌فرستاده و از او صحیفه‌ای از نوشته‌های ابن‌عباس را درخواست می‌کرده و پس از استنساخ، آن را به موسی برگشت می‌داده است.» (ابن‌سعد، ۲۲۵/۵) این روایت و هم چنین روایتی که از خود ابن‌عباس در خصوص کتابت علم وارده شده است (خطیب بغدادی، ۹۲)، مؤید آن است که ابن‌عباس، نسبت به نگارش، بی‌توجه نبوده است و آن چه از ابن‌عباس در منابع بعدی آمده است، یا از روی آثار او بوده و یا از روی آثاری است که از نوشته‌های او استنساخ شده است.

در هر صورت، چه بپذیریم که ابن‌عباس، دانش خود را به کتابت در آورده و چه نپذیریم، آن چه که در آن تردید نیست، این است که ابن‌عباس، پایه‌گذار «معجم عربی» است و تفسیر ابن‌عباس، نخستین کوشش در تفسیر لغوی یا به عبارت بهتر، نخستین کوشش در واژه‌شناسی، در میان مسلمانان است (سزگین، ۶۴/۱؛ صلاحیة، ۴۳) که به دست شاگردان وی مانند، سعید بن جُبَیر (م۹۴ق)، مجاهد (م۱۰۴ق)، عِکرِمه (م ۱۰۵ق)، ضحاک (م۱۰۵ق)، عطاء بن ابی رَباح (م۱۱۴ق) و دیگران، ادامه یافته و سیر تکاملی پیموده است تا به نگارش فرهنگ‌نامه‌های بزرگ عربی، مثل «العین» رسیده و بعد از آن هم حرکت کمالی خود را ادامه داده است. از آثار منسوب به ابن‌عباس، سه اثر در مباحث لغوی قرآن نام برده شده است:

۳ـ۱ـ *کتاب غریب القرآن*، به تنظیم عطاء بن ابی‌رَباح (م۱۱۴ق) (نکـ : سزگین، همانجا) از این کتاب دو نسخه خطی، یکی در کتابخانه‌ی برلین به شماره‌ی ۶۸۳ (نکـ : بروکلمان، ۹/۴) و دیگری در کتابخانه عاصف افندی ترکیه به شماره‌ی ۲/۲۸۱۵ ثبت شده است. (نکـ : سزگین، همانجا) به نظر بروکِلمان، این کتاب، قسمتی از کتاب الاتقان سیوطی است که به همین شمـاره، در کتابخانه‌ی برلین ثبت شده و از آن، جدا گشته است. (نکـ : بروکلمان، همانجا) برخی از صاحب‌نظران نیز نظر بروکِلمان را پذیرفته‌اند. (نکـ : حجتی، ۱۲۸) در حالی که برخی دیگر، از این کتاب نام برده و تنها به این دلیل که شرح حال نویسان ابن‌عباس، چنین کتابی را برای او ذکر نکرده‌اند، در انتساب آن به ابن عباس تردید کرده‌اند. (عطار، ۴۸) البته نظریه‌ی بروکِلمان قابل پذیرش نیست؛ زیرا اولاً از غریب القرآن، نسخه‌ی دیگری در کتابخانه‌ی عاصف افندی ترکیه موجود است که نمی‌شود حکم کرد که این نسخه هم از الاتقان جدا شده است و ثانیاً محتوای آن‌ها، از آنچه در الاتقان آمده بیشتر است.

کتاب دیگری به نام غریب القرآن به ابن‌عباس منسوب است که روایت علی بن ابی‌طلحه هاشمی است. محمد فؤاد عبدالباقی، این کتاب را از صحیح بخاری استخراج کرده و بر اساس سوره‌ها، مرتب ساخته است. این کتاب، در سال ۱۹۵۰م در مصر، توسط داراحیاء الکتب العربیة به چاپ رسیده است (نکـ : صلاحیة، ۴۳).

۳ـ۲ـ مسائل نافع بن الازرق یا إجابات ابن‌عباس علی أسئله نافع بن الازرق، (سزگین، ۶۴/۱) این کتاب، به کوشش ابراهیم سامرائی، در بغداد، به سال۱۳۸۹ق در مطبعة المعارف به چاپ رسیده است. هم‌چنین، به تحقیق محمد فؤاد عبدالباقی، در ذیل کتاب غریب القرآن که از آن نام برده شد، چاپ گشته است. چنانکه توسط محمد ابراهیم سلیم، به اسم «غریب القرآن لابن عباس نقلاً عن السیوطی فی الاتقان»، در مکتبة القرآن قاهره به چاپ رسیده است. (نکـ : صلاحیة،۴۳) آخرین چاپ از آن، در ۲۸۶ مسأله، توسط محمد احمد الدالّی، به نام «مسائل نافع بن الازرق عن ابن عباس»، در سال ۱۴۱۳ق در انتشارات الجفان و الجابی للطباعة و النشر به چاپ رسیده است (مهدوی‌راد، ۱۵).

۳ـ۳ـ اللغات فی القرآن؛ این کتاب درباره‌ی واژگانی است که از لهجه‌ی قبایل مختلف و غیر حجازی، در قرآن به کار رفته است. در این‌جا این نکته لازم به ذکر است که قرآن، به زبان مشترک که تلفیقی از همه‌ی لهجه‌های فصیح بود، نازل شد و طبیعتاً، برخی از واژگان آن، از قبایل مختلف بود. فهم این کلمات، برای افرادی که با آن آشنا نبودند و معنای آن را نمی‌دانستند، از نیازهای اولیه‌ی فهم قرآن بود که ابن‌عباس به آن

توجه نموده و به تبیین آنها اقدام کرده است. این اثر ابن‌عباس، با دو عنوان مختلف به چاپ رسیده است. کتاب اول به روایت عبدالله بن حسین بن حَسنُون مُقری (م۳۸۶ه) است. (نکـ : سزگین، ۶۴/۱) که به کوشش صلاح‌الدین منجد در قاهره به سال۱۳۶۶ق چاپ شده است. در بیروت نیز توسط دارالکتاب الجدید، در سال ۱۳۹۲ق تجدید چاپ شد. کتاب دوم با عنوان «لغات القرآن المرويةُ عن ابن‌عباس» است که مؤلف آن، محمد بن علی المظفر، معروف به وزّان الحنفی از علمای اواخر قرن چهارم و اوایل قرن پنجم است و به کوشش عبدالرحمن مطلک الجبوری و ابراهیم عبود السامرائی به سال۱۴۳۰ق در عُمان، توسط دار المسیرة به چاپ رسیده است.

متن این دو کتاب، به جز اسناد آن که در عبدالملک بن جُریح عن عطاء عن ابن‌عباس مشترک و در بقیه مختلف است و به جز موارد نادر که محتمل است در استنساخ اتفاق افتاده باشد، یکسان است.

کتاب دیگری نیز علاوه بر آن چه ذکر شد، به نام «*تنویر المقباس من تفسیر ابن‌عباس*» به ابن عباس منسوب است. (نکـ : تهرانی، ۲۴۴/۴، ۴۷۲) نسخه‌ی کهنی از آن در کتابخانه‌ی مدینه موجود است. (نکـ : بروکلمان، ۸/۴) این کتاب بارها به چاپ رسیده است. بُروکِلمان می‌گوید: «ابن‌عباس، در این تفسیر، صرفاً به گزارش و شرح الفاظ بسنده کرده است.»(همان) سزگین نیز تفسیر ابن‌عباس را نخستین کوشش در تفسیر لغوی یا به عبارت بهتر نخستین کوشش در واژه‌شناسی در میان مسلمانان می‌داند. (نکـ : سزگین، ۶۲/۱) بررسی در این تفسیر نشان می‌دهد که نظریه‌ی بروکِلمان صحیح است و محتوای آن بیشتر شرح لغت است.

این آثار، به خوبی نشان می‌دهد که تاریخ واژه‌شناسی عربی، با معناشناسی قرآن کریم آغاز می‌شود و انگیزه‌ی مسلمانان در توجه به شعر عربی و معناشناسی واژگان، تنها قرآن بوده است. از این‌روست که برخی، بر این اعتقادند که اگر انگیزه‌های مذهبی در میان نبود، شعر جاهلی نابود می‌شد و اثری از آن به دست ما نمی‌رسید (نکـ : عبدالتواب، ۱۲۸) بر فرض بپذیریم که در بین ملل دیگر، آثاری در مباحث واژه‌شناسی وجود داشته است؛ ولی مسلم است که اعراب، پیش از اسلام، هیچ‌گونه سابقه‌ای در این زمینه نداشتند و پژوهش در واژه‌های زبان عربی، بعد از اسلام شروع شد. مباحث واژه‌شناسی قرآن که توسط ابن‌عباس آغاز شد، بدون تردید، ده‌ها سال قبل از این که اولین کتاب‌ها از زبان بیگانه به زبان عربی برگردانده شود و مسلمانان با فرهنگ بیگانگان آشنا شوند، مطرح شده است. چگونه ممکن است که ابن‌عباس، در این مباحث، تحت

تأثیر بیگانگان قرار گیرد. تاریخ وفات وی، سال ۶۸ هجری است و حال آن که بنا به شواهد تاریخی، اولین کتاب‌هایی که از زبان‌های دیگر به زبان عربی ترجمه شد، مربوط به دوره‌ی خالد بن یزید (م۸۵ق) است که آن ترجمه‌ها نیز بیش‌تر در علم کیمیا بودند. بعد از آن هم در زمان منصور (ح ۱۳۶تا ۱۵۸ق) آثاری در ستاره‌شناسی، پزشکی و هندسه ترجمه شد. در زمان خلافت مأمون (ح۱۹۸تا۲۱۸ق) بود که ترجمه به اوج خود رسید (نکـ : عبدالجلیل، ۱۵۸) با توجه به این که آثار ادبی ترجمه شده به زبان عربی، مربوط به قرن سوم به بعد است، نمی‌تواند بر آثار ادبیات عرب، در قبل از آن، تأثیر گذاشته باشد. بررسی آثار لغوی قرن دوم، موضوع را روشن‌تر خواهد کرد.

۴ـ علم لغت در قرن دوم

از آغاز قرن دوم، با رفع ممنوعیت کتابت حدیث و تفسیر قرآن از سوی خلیفه اموی، عمر بن عبدالعزیز (ح ۹۹ـ۱۰۱ق) (نکـ : معارف، ۱۱۱)، فضای جامعه‌ی آن روز، برای مباحث علمی مناسب‌تر شد؛ با ضعف امویان دردهه‌های اول قرن دوم و بحران‌های سیاسی که امویان گرفتار آن بودند، فرصتی فراهم شد تا دانشمندان و علما، اقدام به تدوین دانش‌های خود از جمله دانش لغت کنند. هر چند از آثار لغوی این دوره نیز چیز زیادی در دست نیست و بخش بیش‌تر آن‌ها درگذر زمان تباه شده است؛ امّا تدوین شاهکار خلیل بن احمد در این دوره، یعنی لغت‌نامه‌ی «*العین*» نشان آن است که این دوره، دوره‌ای درخشان در دانش لغت بوده است.

حرکت بزرگ علمی دانشمندان مسلمان در لغت از اواسط این قرن، تأیید می‌کند که به طور قطع، مقدمات این حرکت، در قرن اول و اوایل قرن دوم فراهم شده است. البته عدم دسترسی به منابع اولیه برای شناخت سیر تکامل علم لغت در سال‌های آغازین آن، چگونگی شکل‌گیری لغت‌نامه‌های بزرگ عربی را با مشکل مواجه کرده است. امّا ثمره‌ی حرکت لغت‌شناسی قرآن و به تبع آن جمع آوری لغات عرب در قرن دوم، مجموعه‌ای از یادداشت‌ها شد که به صورت کتاب‌ها و رسائل تألیف گردید و زمانی طولانی، مبنای بررسی معناشناختی واژگان عربی گشت. در شرح حال ابو عمرو بن علاء(م۱۵۴ق) گفته شده است: «او داناترین مردم به شناخت غریب و زبان عربی و قرآن و... بود. یادداشت‌های که او در زمینه‌ی لغت شناسی عربی، از زبان عرب فصیح گردآوری کرده بود، آن قدر زیاد بود که وقتی همه را در اتاقی جمع‌آوری کرد، نزدیک به سقف آن اتاق می‌رسید؛ اما آن همه یادداشت را در اواخر عمر که حالتی از زهد و ریاضت بر او چیره شده بود، به آتش کشید.» (جاحظ،۳۲۱/۱).

از این دوره، از بیش از ده اثر که درباره‌ی الفاظ قرآن تألیف گردیده، نام برده شده است:

۴ـ۱ـ *معانی الفاظ قرآن:* تألیف علی، کوچک‌ترین فرزند ابن‌عباس، و پدر سلسله‌ی حکومت کنندگان بنی‌عباس است که در سال ۱۱۷ هجری، در حُمیمه از دنیا رفته است. نسخه‌ی خطی این کتاب در کتابخانه آیة ا... مرعشی در قم موجود است (شکوری، ۶۹).

۴ـ۲ـ تفسیر غریب القرآن زید بن علی، (سزگین،۷۴/۱و۸۰۶) وی فرزند امام سجاد(ع) و چهره‌ی برجسته‌ی شیعه می‌باشد که در سال۱۲۱هجری، بر ضد حکومت امویان قیام کرد و به شهادت رسید. کتاب تفسیر غریب القرآن او با تحقیق محمد جواد حسینی جلالی، از سوی دفتر تبلیغات اسلامی در قم، به سال ۱۴۱۴قمری به چاپ رسیده است.

۴ـ۳ـ غریب القرآن ابان بن تَغلِب: ابوسعید ابان بن تَغلِب بن رُباح بَکری (م۱۴۱ه) از بزرگان شیعه و فقیه، مفسر، ادیب و لغوی برجسته‌ی امامیه است. کتاب غریب القرآن (نجاشی، ۱۱) و کتاب معانی القرآن(تهرانی،۲۰۵/۲۱) از او نام برده شده است. برخی کتاب غریب القرآن او را نخستین اثر مکتوب در نوع خود دانسته و او را اولین مؤلف علم واژه‌شناسی قرآن شمرده‌اند. (نکـ : صدر، ۳۲۰) یاقوت درباره‌ی وی می‌نویسد: «او کتاب غریب القرآن را نوشته است و در آن، برای توضیح معانی الفاظ قرآن، به نمونه‌هایی از اشعار عربی استشهاد کرده است.» (یاقوت، ۱/ ۱۰۸)

۴ـ۴ـ غریب القرآن محمد بن سائب (م۱۴۶ ه): ابونصر محمد بن سائب کلبی، عالم به تفسیر و اخبار و ایام عرب بود. او در کوفه متولد شد و در حدود سال۱۴۶قمری در همانجا درگذشت (نکـ : زرکلی، ۷۹۸/۳) کتاب غریب القرآن (تهرانی، ۴۹/۱۶) و کتاب الوجوه و النظائر (اقبال، ۲۳۸، ۲۵۱) به او منسوب است.

۴ـ۵ـ غریب القرآن از ابی روق، عطیة بن حارث همدانی که تاریخ وفاتش معلوم نیست. شیخ طوسی، در ترجمه‌ی أبان بن تغلب می‌گوید: «عبد الرحمن بن محمد أزدی کوفی، بین کتاب أبان و محمد بن سائب کلبی و أبی روق عطیة بن حارث جمع کرد و کتاب واحدی نوشت.» (طوسی، ۱۷) شیخ آقا بزرگ تهرانی، از این عبارت استنباط کرده است که أبی روق عطیة بن حارث، نیز مانند أبان و محمد بن سائب، کتابی در غریب القرآن داشته است (تهرانی،۴۸/۱۶).

۴ـ۶ـ الوجوه و النظائر فی القرآن از مُقاتل بن سلیمان أزْدی (م۱۵۰ ه): مُقاتل، زیدی مذهب است. رجال حدیث او را ثقه نمی‌دانند و با وصف عامی، از او نام می‌برند. وی در تفسیر مورد اعتماد است؛ به گونه‌ای که شافعی درباره‌ی او گفته است: «هر کس به تفسیر بپردازد، جیره خوار مُقاتل است.» (نکـ : ابن‌کثیر،۱۰۷/۱۰) او در این کتاب،

کلماتی از قرآن را آورده و صورت‌های گوناگون آن کلمه را که معناهای متفاوت یافته درج کرده است.

۴ـ۷ـ معانی القرآن از محمد بن حسن بن أبی ساره رؤاسی (م۱۷۰ه) که سمت استادی را بر کسائی و فراء داشت (نکـ : ابن ندیم، ۷۱).

۴ـ۸ـ الوجوه و النظائر فی القرآن از هارون بن موسی الاعور الأزْدی (م۱۷۰ه): وی از دانشمندان علم قرائت و دانا به علوم عربی بوده است. کتاب الوجوه و النظائر فی القرآن از تصنیفات اوست (نکـ : زرکلی، ۶۳/۸).

۴ـ۹ـ تفسیر غریب القرآن از مالک بن أنس (م۱۷۹ه): وی، یکی از پیشوایان چهارگانه‌ی اهل سنت است که مذهب مالکی به او منسوب است. کتاب موطأ او بسیار مشهور و مورد اعتماد اهل سنت می‌باشد. از جمله تألیفات او، کتاب تفسیر غریب القرآن است (همو، ۲۵۸/۵).

۴ـ۱۰ـ معانی القرآن از یونس بن حبیب (م ۱۸۰ق): وی از اصحاب ابو عمرو بن علا بود و از داناترین افراد در نحو به شمار می‌آمد. علاوه بر معانی القرآن، از وی کتاب اللغات، کتاب النوادر الکبیر، کتاب النوادر الصغیر و کتاب الامثال نام برده شده است (نکـ : ابن ندیم، ۴۷؛ یاقوت، ۲۸۵۲/۶).

۴ـ۱۱ـ علی بن حمزه کسائی (م۱۸۹ ه): او از دانشمندان معروف قرن دوم و از پیشوایان لغت، نحو و قرائت و در شمار قراء سبعه است. وی یکی از پرکارترین دانشمندان شیعه در زمینه‌ی معناشناسی واژه‌های قرآن است. از او سه کتاب در این زمینه نام برده شده است؛ غریب القرآن، معانی القرآن و متشابه القرآن که از این کتاب با نام «ما اشتبه من لفظ القرآن و تناظر من کلمات الفرقان» نیز تعبیر شده است (نکـ : حاجی‌خلیفه، ۱۷۳۰/۲؛ ابن‌ندیم، ۱۱۱؛ زرکلی،۲۸۳/۴).

۴ـ۱۲ـ غریب القرآن مُؤَرِّج بن عمرو سدوسی (م۱۹۵ ه): وی شاگرد خلیل بن احمد و از لغت شناسان عصر خود به شمار می رفته است. کتاب غریب القرآن، از تصنیفات او است (تهرانی، ۴۹/۱۶؛ ابن خلکان، ۱۵۳/۳).

این آثار درباره‌ی واژگان قرآن و معانی آن‌ها بود؛ ولی بدون تردید، همه‌ی واژگان عرب، در قرآن به کار نرفته است و قرآن، تنها بخشی از واژه‌های عرب را به کار برده است. ناخالصی، به تدریج وارد زبان عربی شد و موجب شد که اعراب، بی آن‌که بدانند کدام واژه عربی و کدام واژه بیگانه است، آن‌ها را به کار ببرند. این موضوع، باعث گردید که برخی از دانشمندان، در کنار توضیح معنای واژگان قرآن، برای حفظ زبان خود، به

فکر چاره برآمده و اقدام به تألیف کتاب‌های لغت در موضوعاتی مانند نباتات، حشرات، شتر، خلق الانسان و غیره کنند. آن‌ها برای گردآوری لغات اصیل عربی، نزد قبائل صحرانشین جزیرة العرب رفته و سخنان آنان را شنیده و یادداشت می‌کردند و در نوشته‌های خود، بر حسب موضوعات، منظم و مرتب می‌کردند. کتاب‌هایی که به این شیوه تألیف شده و در منابع آمده عبارتند از:

۴ـ۱۳ـ ابو مالک عمرو بن کِرکِرة اعرابی؛ یکی از اساتید خلیل بن احمد است و کتابی در نوادر دارد. (نکـ : ابن‌ندیم، ۵۲) کتاب الخیل و کتاب خلق‌الانسان نیز از او نام برده شده است. (نکـ : همو، ۴۹؛ یاقوت، ۲۱۳۲/۵) درباره‌ی او گفته‌اند که تمام لغت عرب را در حفظ داشته است. (همانجا) با توجه به این که عمرو بن کرکره، مصاحب ابوعمرو بن علاء و استاد خلیل است، تاریخ وفات او را باید در اواسط قرن دوم هجری دانست.

۴ـ۱۴ـ ابو خَیرة اعرابیّ؛ نامش نهشل بن یزید و از اعراب بادیه‌نشین قبیله بنی عدی بود که به شهر مهاجرت کرد و شهرنشین شد. (نکـ : ابن‌ندیم، ۵۱) او را از فصحای عرب به شمار آورده‌اند. (یاقوت، ۲۷۵۶/۶) با توجه به این که ابو عمرو بن علاء (م ۱۵۷ق)، از او روایت کرده است. (نکـ : عطار، ۵۱) وفات او را باید در نیمه‌ی اول قرن دوم دانست. کتاب الحشرات از اوست (ابن ندیم، همانجا).

۴ـ۱۵ـ ابو عمرو بن علاء بصری (م۱۵۷ق) که از قرّاء سبعه است. یکی از شاگردانش، کتابی در نوادر از او نام برده است. (نکـ : عطار، ۵۲) ابن ندیم می‌گوید: «در شهر حدیثه، شخصی به نام محمد حسین که به ابن ابی بعره معروف بود، کتاب جمع‌آوری می‌کرد و گنجینه‌ای مملو از کتاب داشت که من مانند آن را نزد کسی ندیده بودم و شامل کتاب‌های غریبه و کتاب‌هایی در نحو، لغت، آداب و کتاب‌های قدیمی بود...، از جمله، در نحو و لغت، کتاب‌های از ابو عمرو بن علاء و اصمعی و... داشت.» (ابن ندیم، ۴۶).

۴ـ۱۶ـ أبو عبد اللـه قاسم بن مَعْن مسعودی (م۱۷۵ق) از آثار لغوی او، کتاب النوادر و کتاب غریب المصنّف است. لیث بن مظفر، مصاحب خلیل بن احمد، از او نحو و لغت آموخت (یاقوت، ۲۲۳۱/۵).

۴ـ۱۷ـ ابو زیاد یزید بن عبدالله کلابی؛ ابن ندیم در ذیل مشاهیر فصحای عرب، از او نام برده و کتاب النوادر، کتاب الفرق، کتاب الابل و کتاب خلق الانسان را برای او ذکر کرده است (نکـ : ابن‌ندیم، ۵۰).

۴ـ۱۸ـ ابو شَنبل(شِبل) خلیخ عقیلی، ابن ندیم او را از مشاهیر فصحای عرب می‌داند و درباره‌ی او می‌نویسد: «بر رشید (ح۱۷۰ـ۱۹۳ق) وارد شد و به برمکیان پیوست. من کتاب نوادر او را به خط قدیمی و اصلاح ابوعمر زاهد دیدم که حدود سیصد ورق بود (همو، ۵۱).

۵ـ تدوین لغت‌نامه‌ی العین

در نیمه دوم قرن دوم، خلیل بن احمد، برای اولین بار در تاریخ ادبیات عرب، دست به ابتکاری بدیع زد که نام او را در فرهنگ‌نویسی ماندگار کرد و سرمشق تمام تألیفاتی شد که تاکنون در زمینه‌ی واژه‌ها و مشتقات و معانی آن‌ها نوشته شده است. وقتی روش خلیل در تدوین لغت‌نامه‌ی العین مورد مطالعه و ارزیابی قرار گیرد، متوجه خواهیم شد که او روشی را در ترتیب حروف به کار برده است که تا آن عصر، میان اعراب متداول نبود و شیوه‌ای نو و بدیع به شمار می‌آمد. کتاب العین دو ویژگی مهمّ دارد:

ویژگی اول آن است که نخستین کتاب جامع، در لغت عرب به شمار می‌رود. زیرا بخش عمده‌ی لغاتی که تا آن روزگار رایج بوده، در آن گردآوری شده است. دومین ویژگی، آن که کلمات در آن بر اساس حروف حلق مرتب شده است. این ترتیب، تا آن روز، در میان اعراب سابقه نداشت و برای اولین بار، خلیل آن را به کار گرفت. از همین‌رو برخی آن را تقلیدی از ملل دیگر دانسته‌اند (نکـ : عطار، ۵۸ـ۶۰).

هر دو ویژگی، از نبوغ برجسته‌ی خلیل حکایت دارد. ابن‌ندیم، در خصوص ویژگی اول به نقل از ابن دُرُستَویه می‌نویسد: «ابوالحسن علی بن مهدی کسروی گفت: محمد بن منصور، معروف به محدّث، برای من حکایت کرد که لیث بن مظفر گفت: «من نزد خلیل می رفتم، یک روز خلیل به من گفت: اگر کسی حروف الف، با، تا، ثا و مثل آن را به ترتیبی که من ارائه می‌کنم، گرد آورَد، همه‌ی سخن عرب را گرد آورده و کاری را پایه‌گذاری کرده است که هیچ‌یک از کلمات عرب از آن خارج نمی ماند. من به او گفتم چگونه این کار امکان پذیر است. گفت: کلمات عرب به دوحرفی، سه حرفی، چهار حرفی و پنج حرفی تألیف گردد؛ زیرا در کلام عرب، کلمه‌ای بیشتر از این تعداد حروف نیست. لیث گفت: من درخواست توضیح بیشتر کردم و او توضیحاتی می داد که من به درستی آن را نمی‌فهمیدم. چند روزی به همین مِنوال گذشت تا او بیمار شد و من به حجّ رفتم؛ در حالی که نگران و ترسان بودم که مبادا او در این بیماری بمیرد و آن چه را برای من شرح داده است، نابود گردد. از حجّ که برگشتم، نزد او رفتم و متوجه شدم که او تمام حروف را به همان‌گونه که در آغاز گفتم، تألیف کرده است. وی آن‌ها را از حفظ برای من املا کرد و هر جا که شک می‌کرد، به من می‌گفت که تحقیق کن و در صورت صحّت آن را ثبت کنم تا این کتاب به وجود آمد» (ابن ندیم، ۴۸).

امّا ویژگی دوم، ابتکاری است که خلیل آن را به واسطه‌ی دانشی که در قرائت قرآن و آواشناسی و مخارج حروف داشت، ابداع کرد؛ زیرا نقش مخارج حروف در قرائت قرآن

یک نقش اساسی است و زیبایی قرائت به آن منوط است. به عبارت دیگر، آهنگ قرآن، به ادای حروف از مخارج آن وابسته است. بنابراین ترتیب، حروف بر اساس حروف حلقی تا حروف شفوی، یک ترتیب منطقی است و به طور طبیعی، مورد توجه شخصی قرار می‌گیرد که به مخارج حروف آگاهی داشته باشد. توجه به این مطلب که خلیل، واضع علم عروض نیز می‌باشد و این علم هم وابسته به آهنگ کلام است، تأیید خواهد کرد که مخارج حروف نزد خلیل، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بوده است. همین اهمیت مخارج در نزد او بود که موجب شد لغت‌نامه‌ی خود را بر طبق آن مرتب کند.

بنابراین، نظر کسانی که روش او را تقلیدی می‌دانند، قابل پذیرش نیست؛ زیرا این روش، آن‌قدر بدیع و نو بود که تا حدود یک قرن بعد از او، هیچ کس به خود جرأت نداد تا از طرح او تقلید کند و اگر خلیل این کار را از امت‌های دیگر اقتباس کرده بود، بر همگان آشکار بود و دیگران نیز ابایی از چنین اقتباسی نداشتند.

آن‌چه که درباره‌ی تقلید او احتمال می‌رود، این است که او می‌توانسته از سه ملت یونان، ایران و هند تقلید کرده باشد و هر سه احتمال نیز به دلایل زیر مردود است.

۵ـ۱ـ کتاب العین خلیل بن احمد، ده‌ها سال پیش از آن که منطق ارسطویی و علوم یونانی در عالم اسلامی رواج گیرد و عصر نقل این علوم از زبان‌های یونانی و سریانی به زبان تازی آغاز شود و حنین بن اسحاق کتاب «احکامُ الاعراب علی مذاهب الیونانیین» را نوشته باشد، به صورت نهایی تألیف شده بود (مجتبایی، ۲۵).

۵ـ۲ـ در خصوص احتمال تقلید خلیل از روش هندیان، بررسی‌ها نشان می‌دهد که در هیچ یک از لغت‌نامه‌های هندی که پیش از زمان خلیل و سیبویه در هند تألیف شده است، ترتیب کلمات بر حسب مخارج حروف نیست. (مجتبایی، ۷۹) برخی وجود فرهنگ چینی هوفاین را که در قرن ششم میلادی، به این ترتیب تألیف و تنظیم شده و مؤلف آن از بوداییانی بوده که بی‌شکّ با فرهنگ و ادب بودایی هند آشنایی داشته است، نشان این دانسته‌اند که پیش از زمان خلیل، این ترتیب در لغت‌نویسی به کار رفته است (نکـ : همانجا).

اما باید توجه داشت که اولاً وجود این روش در زبان چینی، نمی‌تواند اثبات کند که در زبان هندی نیز وجود داشته است. ثانیاً مشابهت دو روش در دو زبان، به این معنا نیست که یکی از دیگری، آن روش را گرفته باشد؛ زیرا ممکن است چنین روشی در زبان دیگر، با اجتهاد و تلاش دانشمندان ابداع شده باشد و ارتباطی با زبان دیگر نداشته باشد و این کفایت نمی‌کند که به جهت مشابهت، بگوییم که خلیل، روش خود را از هندیان اخذ کرده است. ثالثاً از آثار ترجمه شده از زبان سانسکریت به عربی، تا دوره‌ی

خلیل، نامی برده نشده است و آثار برگردانده شده از زبان هندی به عربی، مربوط به قرن سوم است. عدم آگاهی خلیل از زبان چینی نیز نیاز به استدلال ندارد. بنابراین، تردیدی باقی نمی‌ماند که روش خلیل، ابتکاری و از نبوغ و دانش او در قرائت قرآن و مخارج حروف ناشی شده است.

۵ـ۳ـ از متون کهن ایران، دو اثر در لغات پهلوی باقی مانده است که درباره‌ی تاریخ تألیف آنها اختلاف است. برخی زمان تألیف آنها را بعد از اسلام و در قرن سوم و چهارم هجری می‌دانند. (نکـ : تفضلی، ۳۲۴) و برخی دیگر تألیف آنها را پیش از اسلام دانسته‌اند. (نکـ : همایی، تاریخ ادبیات ایران، ۲۰۴ و نفیسی، لغت‌نامه‌ی دهخدا، مقدمه، ۱۸۰) در هر صورت، تاریخ استنساخ نسخه‌های موجود این فرهنگ نامه‌ها، بعد از اسلام است و مؤلف آنها نیز مشخص نیست. اثر اول فرهنگ «اویم»[1] است که برای حلّ دشواری‌های اوستا تدوین شده است. در این فرهنگ، مطالب به صورت موضوعی تدوین شده است. (تاوادیا، ۳۶) فرهنگ دیگر، «فرهنگ پهلویک» نامیده می‌شود. این فرهنگ نیز بر حسب موضوع طبقه بندی شده است. (همان، ۳۹) بنابراین، در صورتی که بتوان اثبات کرد که این فرهنگ‌ها، متعلق به قبل از اسلام است، باز روش آن‌ها با روش خلیل متفاوت است و نمی‌توان پذیرفت که خلیل، از آن‌ها تأثیر پذیرفته باشد.

نکته‌ی پایانی این که خلیل، نه تنها در روش خود در کتاب العین، از قرآن استفاده کرده است، بلکه در معنای بسیاری از واژگان نیز به آیات و روایات استشهاد می‌کند. او برای حدود ۵۷۰۰ لغتی که در العین آورده، به حدود ۶۵۰ آیه از قرآن، در توضیح معانی واژگان استشهاد کرده است. در زیر نمونه‌هایی از استشهادهای خلیل به آیات قرآن ذکر می‌گردد:

۱. در معنای مُهطع می‌گوید: «چشمش را به آن چه ببیند، بدوزد و از آن چشم بر نگرداند.» برای این معنا به آیه‌ی شریفه‌ی «مُهْطِعِينَ مُقْنِعِي رُؤُسِهِم» (ابراهیم/۴۳) یعنی با چشمان خیره و سرِ بلند، شتابان به سوی دعوت کننده می‌روند» استشهاد می‌کند (نکـ : خلیل، ۱۰۱/۱).

۲. خلیل فعل «قَطَعَ» را در عبارت «قَطَعَ الرَّجُلُ بحَبْل» به معنای إختَنَقَ، یعنی خفه شد می‌داند و برای آن، آیه‌ی «ثُمَّ لْيَقْطَع» (الحج/۱۵) را شاهد آورده که به معنای لِيَخْتَنِقْ است (نکـ : همو، ۱۳۷/۱).

۳. کاربرد معنای فعل «عَقِدَ يَعْقَدُ عَقَداً» را در زبان می‌داند و عُقْدَة را سختی و گرفتگی در وسط زبان که موجب اشکال در کلام است، معنا کرده و برای آن به آیه‌ی «وَ

1. Oim

احْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسانی» (طه/۲۷) استشهاد کرده است (نکـ : همو، ۱۴۰/۱).

۴ـ خلیل، عتیق را قدیم هر چیزی معنا کرده که زمانی طولانی بر آن گذشته باشد. و بیت عتیق را کعبه می‌داند؛ زیرا نخستین خانه‌ای است که برای انسان‌ها ساخته شد. آنگاه آیه «وَ لْيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتيقِ» (الحج/۲۹) را شاهد این معنا می‌آورد (نکـ : همو، ۱۴۶/۱).

۵ـ شواهدی در العین وجود دارد که تأیید می‌کند که خلیل، عالم به تفسیر قرآن و آرای مفسران بوده است. وی در ذیل واژه‌ی عجل می‌گوید: «عاجلة یعنی دنیا و آجلة یعنی آخرت و عاجل نقیض آجل است.» آنگاه می‌گوید: «برخی از مفسران، عجل را در آیه‌ی «خُلِقَ الْإِنْسانُ مِنْ عَجَلٍ» به معنای خاک تفسیر کرده‌اند.» (نکـ : همو، ۲۲۸/۱) تتبع در کتاب‌های تفسیر مشخص می‌کند که درباره‌ی «عَجَل» چندین تفسیر شده است: ۱. انسان عجول خلق شده است؛ یعنی موجودی است که در کار، بسیار عجله می‌کند. ۲. به معنای تعجیل تفسیر شد؛ یعنی انسان، با سرعت و عجله آفریده شده است. ۳. برخی منظور از عجل را آدم ابوالبشر دانسته‌اند. ۴. برخی نیز عجل را به خاک معنا کرده‌اند و برای آن به شعر زیر استشهاد کرده‌اند:

وَ النَّبعُ یَنبُتُ بَینَ الصَّخرِ ضَاحِيَةً — وَ النَّخلُ یَنبُتُ بَینَ المَاءِ وَ العَجَلِ[۱]

(نکـ : طوسی، *التبیان*، ۲۴۸/۷؛ طبرسی،۷۶/۷)

۶ ـ خلیل در معنای برخی واژگان، به اختلاف قرائات نیز توجه داشته و از قرائات نیز شاهد آورده است. وی «الخَلق» را در قرائت کسی که آیه «إِنْ هذا إِلاَّ خُلُقُ الْأَوَّلین» (الشعراء/۱۳۷) را به «خَلقُ الأولین» قرائت کرده به معنای دروغ می‌داند. (نکـ : خلیل، ۱۵۱/۴) این آیه، دو وجه قرائت دارد؛ ابن‌کثیر، ابوجعفر و کسایی، به فتح خاء و بقیه به ضم خاء و لام قرائت کرده‌اند. به فتح خاء، به معنای دروغ و به ضم خاء و لام به معنای خلق، خوی و عادت است. (طبرسی، ۳۰۹/۷) بدین جهت، در ترجمه‌ی مترجمان معاصر نیز این اختلاف در قرائت نمایان شده و برخی مانند آیتی، آیه را به دروغ پیشینیان و برخی مانند مکارم و فولادوند، به عادات و رسوم پیشنیان معنا کرده‌اند.

نتیجه

این پژوهش، سه دست‌آورد اساسی به شرح زیر دارد:

---

۱. یعنی درخت نبع از میان سنگ سختی که در تابش آفتاب قرار دارد، می‌روید و درخت خرما از میان آب و گل سر در می‌آورد.

۱. بحث‌های واژه‌شناسی در قرن اول هجری که توسط صحابه مطرح شده و از سوی تابعین دنبال گشته، همگی حول محور واژگان قرآن است و نشان دهنده‌ی آن است که مطالعات معناشناسی واژگان، به منظور درک و فهم معانی قرآن شکل گرفته و مباحث لغوی، نه به خاطر نفس لغت، بلکه از آن جهت که شناخت لغت، وسیله‌ی فهم قرآن است، مورد عنایت قرار گرفت.

۲. اولین تألیفات در حوزه‌ی معناشناسی واژگان که از قرن دوم باقی مانده یا در منابع ذکر شده، با عناوین غریب‌القرآن و معانی‌القرآن، به قرآن اختصاص دارد و مربوط به نیمه‌ی اول قرن دوم است. در حالی که اولین نگارش‌های لغوی در موضوعات غیر قرآنی، مربوط به نیمه‌ی دوم این قرن است. ضمناً این موضوع، مؤید آن است که جستجو در اشعار جاهلی و مخضرم و لغات قبایل فصیح، برای دست‌یابی به معنای واژگان قرآن بوده که منجر به گردآوری واژه‌های غیر قرآنی در کتاب‌ها و رساله‌هایی کم حجم شده و مبنایی برای تدوین لغت‌نامه‌های بزرگ گشته است.

۳. خلیل، از دو جهت در تألیف اولین لغت‌نامه‌ی عربی، از قرآن تأثیر پذیرفته است؛ از یک سو در باب‌بندی و ترتیب واژگان العین، تحت تأثیر آواشناسی قرآن کریم و آهنگ آن است و روشش، ابتکار و ابداع خود اوست که ناشی از نقش مخارج حروف در قرائت قرآن است و اثرپذیری او از هندیان، یونانیان و ایرانیان، به دلیل عدم آگاهی از سبک آنان منتفی است. دیگر از این جهت که در معنای واژگان، تحت تأثیر کاربردهای قرآن است؛ چنانکه شواهد قرآنی موجود در کتاب العین، به خوبی روشن می‌کند که قرآن از منابع اصلی در تألیف اولین لغت‌نامه‌ی عربی است.

فهرست منابع

۱. *قرآن کریم*، ترجمه آیت الله مکارم شیرازی.
۲. ابن جنی، ابوالفتح عثمان، *الخصائص*، تحقیق محمد علی النجار، قاهره، الهیئة المصریة العامة للکتاب، ۱۴۰۶ ه ق.
۳. ابن حسنون، عبدالله بن حسین، *کتاب اللغات فی القرآن باسناده الی ابن عباس*، تحقیق صلاح الدین المنجد، الطبعة الثانیة، بیروت، دار الکتاب الجدید، ۱۳۹۲ ه.ق.
۴. ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد، *مقدمة ابن خلدون*، تحقیق درویش الجویدی، بیروت، المکتبة العصریة، ۱۴۲۸ ه.ق.
۵. ابن خَلِّکان، احمد بن محمد، *وفیات الأعیان وأنباء أهل الزمان*، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۹۹۸.

۶. ابن سعد، محمد بن سعد بن منیع الهاشمی، *الطبقات الکبری*، تحقیق محمد عبدالقادر عطا، بیروت، دار الکتب العلمیه، الطبعه الأولی،۱۴۱۰ هق.
۷. ابن فارس، ابوالحسن احمد، الصاحبی، *فی فقه اللغه*، تعلیق احمد حسن بسج، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۸ هق.
۸. ابن کثیر، اسماعیل بن عمرو، *تفسیر القرآن العظیم*، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱۴۱۹ هق.
۹. ابن منظور، محمد بن مکرّم، *لسان العرب*، تحقیق علی شیری، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۰۸ هق.
۱۰. ابن ندیم، محمد بن اسحاق، *الفهرست*، تحقیق رضا تجدد، الطبعة الثانیة، ۱۳۹۳ هق.
۱۱. ازهری، ابومنصور محمدبن‌احمد، *تهذیب اللغة*، تحقیق عبدالسلام هارون، مصر، دارالمصریة للتألیف و الترجمة، ۱۳۸۴ هق.
۱۲. امین، سید محسن، *أعیان الشیعة*، بیروت، دار التعارف للمطبوعات، ۱۴۰۶ هق.
۱۳. اقبال، ابراهیم، *فرهنگ نامه‌ی علوم قرآن*، تهران، شرکت چاپ و نشر بین‌الملل، ۱۳۸۵.
۱۴. بروکلمان، کارل، *تاریخ الادب العربی*، ترجمة عبدالحلیم نجار، قاهره، دارالمعارف،۱۹۷۴.
۱۵. تاوادیا، ج، *زبان و ادبیات پهلوی*، ترجمه نجم آبادی، چاپ سوم، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۳.
۱۶. تفضلی، احمد، *تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام*، تهران، انتشارات سخن، ۱۳۷۶.
۱۷. تهرانی، آقا بزرگ، *الذریعة إلی تصانیف الشیعة*، ایران، انتشارات اسماعیلیان قم و کتابخانه اسلامیه تهران. ۱۴۰۸ هق.
۱۸. الجاحظ، ابوعثمان عمرو بن بحر، *البیان و التبیین*، تحقیق و شرح عبدالسلام محمد هارون، بیروت، دارالجیل، بی‌تا.
۱۹. حاجی‌خلیفه، مصطفی بن عبدالله، *کشف الظنون عن اسامی الکتب و الفنون*، بیروت، داراحیاء التراث العربی، بی‌تا.
۲۰. حجتی، سید محمد باقر، *پژوهشی در تاریخ قرآن کریم*، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۰.
۲۱. خطیب بغدادی، ابوبکر احمد بن علی، *تاریخ بغداد*، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۷ هق.
۲۲. خلیل بن احمد فراهیدی، *العین*، تحقیق مهدی المخزومی و ابراهیم السامرائی، چاپ دوم، ایران(قم)، مؤسسةدارالهجره، ۱۴۰۵ هق.
۲۳. روبینز، آر. اچ، *تاریخ مختصر زبان‌شناسی*، ترجمه علی محمد حق‌شناس، تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۰.
۲۴. زرکشی، محمد بن عبدالله، *البرهان فی علوم القرآن*، تعلیق مصطفی عبدالقادر عطا، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۸ هق.
۲۵. زرکلی، خیرالدین، *الاعلام، الطبعة الثامنة*، بیروت، دارالعلم للملایین، ۱۹۸۹.
۲۶. الزیات، احمدحسن، *تاریخ الادب العربی*، بیروت، الیمامة للطباعة و النشر و التوزیع، ۱۴۲۹ هق.

۲۷. سجستانی، ابوبکر محمد بن عزیز، *غریب القرآن*، تحقیق احمد عبدالقادر صلاحیة، دمشق، دار طلاس للدراسات و الترجمة و النشر، ۱۹۹۳.
۲۸. سزگین، فؤاد، *تاریخ نگارش‌های عربی*، ترجمه و تدوین مؤسسه نشر فهرستگان، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۰.
۲۹. سیوطی، جلال الدین، *الاتقان فی علوم القرآن*، دمشق ـ بیروت، دار ابن کثیر، ۱۴۰۷ه ق.
۳۰. شکوری، ابوالفضل، *گذری بر کرانه‌ی قرآن*، قم، انتشارات عقل سرخ، ۱۳۸۴.
۳۱. صدر، سید حسن، *تأسیس الشیعة لعلوم الاسلام*، بیروت، مؤسسة النعمان، ۱۴۱۱ هق.
۳۲. صلاحیة، احمد عبدالقادر، *مقدمة غریب القرآن سجستانی*، دمشق، دارطلاس للدراسات و الترجمة و النشر، ۱۹۹۳.
۳۳. طباطبایی، سید محمد حسین، *المیزان فی تفسیر القرآن*، قم، انتشارات اسلامی، ۱۴۱۷هق.
۳۴. طبرسی، فضل بن حسن، *مجمع البیان*، بیروت، دارالمعرفة للطباعة و النشر، ۱۴۰۶هق.
۳۵. طوسی، محمد بن حسن، *الفهرست*، تصحیح و تعلیق محمد صادق آل بحرالعلوم، نجف، المکتبة المرتضویه، بی‌تا.
۳۶. همو، التبیان *فی تفسیر القرآن*، بیروت، داراحیاء التراث العربی، (بی‌تا).
۳۷. عبدالتواب، رمضان، *مباحثی در فقه اللغه و زبان‌شناسی عربی*، ترجمه حمیدرضا شیخی، تهران، آستان قدس رضوی، ۱۳۶۷.
۳۸. عبدالجلیل، ج.م، *تاریخ ادبیات عرب*، ترجمه آذرتاش آذرنوش، چاپ دوم، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۳.
۳۹. عطار، احمد عبدالغفور، *مقدمة الصحاح*، الطبعة الثالثة، بیروت، دارالعلم للملایین، ۱۴۰۴هق.
۴۰. فیروزآبادی، مجدالدین محمدبن‌یعقوب، *القاموس‌المحیط*، اعداد و تقدیم محمد عبدالرحمن المرعشلی، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۱۷ هق.
۴۱. مجتبایی، فتح الله، *نحو هندی و نحو عربی*، تهران، نشر کارنامه، ۱۳۸۳.
۴۲. مشکوة الدینی، مهدی، *سیر زبان‌شناسی*، مشهد، انتشارات دانشگاه فردوسی،۱۳۷۳.
۴۳. معارف، مجید، *تاریخ عمومی حدیث*، چاپ نهم، تهران، انتشارات کویر،۱۳۸۷.
۴۴. مهدوی‌راد، محمد علی، *سیر نگارش‌های علوم قرآنی*، تهران، هستی نما، ۱۳۸۴.
۴۵. نجاشی،احمد بن علی، *الرجال*، تحقیق محمد جواد النائینی، بیروت، دارالاضواء،۱۴۰۸هق.
۴۶. وزان الحنفی، محمد بن علی المظفر، *لغات القرآن المرویةُ عن ابن عباس*، تحقیق عبدالرحمن مطلک الجبوری و ابراهیم عبود السامرائی، الطبعة الاولی، عُمان، دار المسیرة، ۱۴۳۰هق.
۴۷. همایی، جلال‌الدین، *تاریخ ادبیات ایران*، تهران، چاپ چهارم، تهران، فروغی، ۱۳۶۶.
۴۸. یاقوت‌حموی، ابوعبدالله شهاب الدین، *معجم الأدباء*، بیروت، دارالغرب الاسلامی، ۱۴۱۴هق.